

استعاره در قرآن و دشواری ترجمه آن

یعقوب جعفری

در زبان عربی مانند هر زبان دیگری، گاه مطلب به صورت تشبیه و تمثیل گفته می‌شود تا شنونده یا خواننده فکر خود را به کار اندازد و مطلب مورد نظر را بهتر و عمیق‌تر دریافت کند. این گونه سخن گفتن، از فصاحت و بلاغت و توانایی گوینده در کاربرد واژه‌ها و تعبیرات مناسب ناشی می‌شود. یکی از گونه‌های این موضوع «استعاره» است که در علم معانی و بیان بحثهای مفصلی دارد و در شمار بسیاری از آیات قرآن کریم به کار رفته است. اینک با استفاده از کتب بلاغی، این پدیده زبانی را معرفی می‌کنیم و نمونه‌هایی از آیات قرآنی را که در آنها استعاره به کار رفته است، می‌آوریم.

واژه «استعاره» از «عاریه» گرفته شده که در لغت بدین معناست که کسی چیزی را به صورت امانت و موقتی از دیگری بگیرد، و در اصطلاح اهل بلاغت تعریفهای گوناگونی دارد که خواهد آمد. در واقع استعاره نوعی تشبیه است که ادات تشبیه در آن ذکر نشده است. به قول سیوطی استعاره از ازدواج مجاز با تشبیه متولد شده است.^۱

شاید بتوان گفت نخستین کسی که از استعاره تعریف جامعی به دست داده ابوالحسن علی بن عیسی رُمّانی (متوفی ۳۸۴ ق) است، هرچند که این اصطلاح پیش از او نیز در میان ادیبان

۱. سیوطی، معرک الافران، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۰۸.

به کار می‌رفته و به عنوان مثال ابن‌المعتز از آن یاد کرده است.^۱ رمانی استعاره را چنین تعریف می‌کند: **الاستعارة تعليق العبارة على غير ما وضعت له في اصل اللغة على جهة النقل للابانة**^۲. یعنی: استعاره پیوند دادن عبارت به معنایی است که در اصل لغت برای آن وضع نشده است، به صورت انتقال (از معنای اول به معنای دوم) به جهت روشن سازی.

توضیح اینکه گوینده در استعاره، لفظی را در معنایی جز معنای اصلی آن به کار می‌برد و مدعی می‌شود که این لفظ معنای دوم را دارد و از معنای قبلی به معنای بعدی انتقال داده شده است، و این به دلیل شباهت زیادی است که میان دو معنی وجود دارد، البته سخن را طوری ادا می‌کند که شنونده متوجه منظور وی و ادعای انتقال او باشد. وقتی می‌گوییم: «شیری را دیدم که تیراندازی می‌کرد» استعاره به کار برده و کلمه شیر را از معنای اصلی آن که یک حیوان درنده است به معنای انسانی گرفته‌ایم که شجاعت بسیار دارد. این جمله با عبارت «زید مانند شیر است» فرق دارد؛ اولی از باب استعاره و دومی از باب تشبیه است. در استعاره، گوینده ادعا می‌کند که زید واقعاً شیر است، و این مبالغه در تشبیه است و شنونده خود به این موضوع آگاهی دارد. برای همین است که رمانی پس از تعریف بالا اضافه می‌کند که فرق میان استعاره و تشبیه، آوردن یا نیاوردن ادات تشبیه است.

تعریف دیگری که از استعاره شده، تعریفی است که توسط عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ق) صورت گرفته است؛ او می‌گوید: **الاستعارة نقل الاسم عن اصله الى غيره للتشبيه على حد المبالغة**^۳. یعنی استعاره انتقال دادن اسم از اصل آن به غیر آن است که به منظور تشبیه، آن هم در حد مبالغه انجام می‌گیرد.

جرجانی به تعریف رمانی «**تعليق العبارة على غير ما وضعت له**» ایراد می‌گیرد و آن را نوعی مسامحه می‌داند، زیرا در استعاره گوینده مدعی است که این کلمه به این معناست.^۴ او در کتاب دیگرش توضیح می‌دهد که استعاره این است که گاهی یک لفظ در وضع لغوی، اصل و معنای معروفی دارد که مخصوص به آن است، سپس شاعر و یا غیر شاعر آن لفظ را در غیر

۱. ابن‌المعتز، البدیع، چاپ مصر، ص ۱۹.

۲. رمانی، النکت فی اعجاز القرآن، چاپ شده در مجموعه سه رساله در اعجاز قرآن، دارالمعارف مصر، ۱۹۷۶، ص ۸۵.

۳. جرجانی، دلائل الاعجاز، دارالمعرفة، بیروت، ۱۹۸۷، ص ۳۶۸.

۴. همان، ۳۳۵.

□ ۴۱ استعاره در قرآن و دشواری ترجمه آن

این معنی و اصل استعمال می‌کند و آن را از آن اصل انتقال می‌دهد. پس استعمال لفظ در این معنی صورت عاریه پیدا می‌کند. جرجانی پس از این تعریف، استعاره را بالاترین ترفند جذاب زبانی و شگفت‌آورترین زیبایی در کلام می‌داند.^۱

ابن رشیق قیروانی استعاره را بهترین نوع مجاز و نخستین باب از ابواب بدیع می‌داند و می‌گوید: در زیباسازی شعر چیزی شگفت‌آورتر از آن نیست و چنانچه از استعاره بجا استفاده شود از محاسن کلام است.^۲ او پس از ذکر تعریف استعاره از جرجانی، از ابن وکیع نقل می‌کند که گفته است: بهترین استعاره، استعاره‌ای است که از معنای اصلی دورتر باشد، اما در اولین وهله معلوم شود که استعاره است.^۳

ابن رشیق معتقد است که زبان عربی آن چنان غنی است که نیازی به استعاره ندارد و اگر از استعاره استفاده می‌شود از باب اتساع و مجاز است.^۴ این سخن ابن رشیق دور از صواب است، زیرا استفاده از استعاره به علت کمبود واژه نیست بلکه برای مبالغه و تنوع بیان است، و همان‌گونه که خود او گفته است استعاره سخن را به صورت شگفت‌آوری زیبا می‌کند.

ابن سنان خفاجی در تعریف استعاره، از زمانی پیروی کرده و آن را با ذکر مثالی از قرآن که آیه شریفه «**واشتعل الرأس شیباً**»^۵ است توضیح داده است. در این جمله که از زبان زکریا نقل شده، فرارسیدن پیری، به صورت یک استعاره بیان شده است. خفاجی توضیح می‌دهد که لفظ «اشتعال» در اصل برای پیری وضع نشده، بلکه از معنای اصلی یعنی شعله‌ور شدن، به این معنی انتقال داده شده است. همان‌گونه که وقتی چوب شعله‌ور می‌شود، به تدریج به اطراف خود سرایت می‌کند و حالت چوب تغییر می‌یابد، پیری هم به تدریج موهای سر را سفید می‌کند و رنگ آن را که قبلاً سیاه بوده تغییر می‌دهد، و این همان استعاره است که تشبیهی در جهت مبالغه است بدون آنکه ادات تشبیه آورده شود.^۶

یحیی بن حمزه یمانی (متوفی ۷۴۵) پنج تعریف برای استعاره نقل می‌کند و خود تعریف

۱. جرجانی، اسرار البلاغة، مكتبة المثنی، بغداد، ۱۹۷۹، ص ۴۰.
۲. ابن رشیق، العمدة، مكتبة الهلال، بیروت، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۴۲۷.
۳. همان، ص ۴۲۰.
۴. همان، ۴۳۴.
۵. مریم، ۴.
۶. خفاجی، سر الفصاحة، مكتبة الخانجي، قاهره، ۱۳۵۰ هـ، ص ۱۰۸.

پنجم را می‌پسندد، و آن اینکه: **الاستعارة تصيрик الشيء و ليس به و جعلك الشيء للشيء و ليس له**^۱. یعنی در استعاره چیزی را چیز دیگری قرار می‌دهی که در واقع آن نیست و چیزی را برای چیز دیگری اثبات می‌کنی که آن را ندارد، مانند اینکه بگویی: «با شیری ملاقات کردم» و منظور تو یک فرد شجاع باشد؛ و یا بگویی: «دریایی را دیدم» و منظور تو ملاقات با کسی باشد که علم گسترده‌ای دارد. در این دو مثال، شجاعت یا علم کسی، به شیر یا دریا تشبیه شده، ولی به منظور مبالغه در تشبیه چنین ادعا شده است که گویا آن شخص واقعاً شیر یا دریاست، در حالی که هم گوینده و هم شنونده می‌دانند که او نه شیر است و نه دریا. تعریفی را که یحیی بن حمزه پسندیده، ظاهراً از ابن زملکانی گرفته است، آنجا که او استعاره را دو قسم می‌کند، یکی «جعل الشيء للشيء و ليس به» و دیگری «جعل الشيء للشيء و ليس له»^۲. ابن زملکانی اضافه می‌کند که اگر در این کار از ادات تشبیه استفاده شود دیگر استعاره نیست بلکه تشبیه است، مانند «زید كالأسد»^۳.

برای استعاره تقسیمات مختلفی ذکر شده است، از جمله اینکه استعاره دو نوع است: یکی مجرده و آن استعاره‌ای است که در آن فقط یک تشبیه وجود داشته باشد، و دیگری مرشحه و آن استعاره‌ای است که مشتمل بر چند تشبیه باشد. یحیی بن حمزه، استعاره مرشحه را از زیباترین نوع استعاره می‌داند و برای آن آیه شریفه «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم»^۴ را مثال می‌زند^۵ که در آن سه استعاره در کنار هم به کار رفته است: «اشترأ»، «ربح» و «تجارت» که هر کدام استعاره‌ای مستقل است و در عین حال با هم ربط دارند. مثال دیگری که یحیی بن حمزه برای استعاره مرشحه می‌زند این سخن امیر مؤمنان (ع) است که می‌فرماید: «وَأيم الله لا قودن الظالم بخزامته حتى اوردته منهل الحق وان كان كارهاً»^۶. ابن حمزه می‌گوید: این سخن چقدر بلیغ و زیبا و مؤثر است! در اینجا سه استعاره به کار رفته:

۱. یحیی بن حمزه، الطراز المضمن لاسرار البلاغة، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۰ هـ، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. ابن زملکانی، التبيان في علم البيان، مطبعة المعاني، بغداد، ۱۳۸۳، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۴۶.

۴. بقره، ۱۶.

۵. الطراز، ج ۱، ص ۲۱۲.

۶. نهج البلاغة، خطبة ۱۳۶. به خدا سوگند، داد ستمدیده را از کسی که به او ستم کرده است بازستانم و مهار ستمگر را بگیرم و او را به آبشخور حق کشانم، اگرچه خوشایند او نباشد.

□ ۴۳ استعاره در قرآن و دشواری ترجمه آن

«خزانه»، «انقیاد» و «منهل» که هر سه به یکدیگر مربوطند و این استعاره مرشحه است^۱.

هم چنین او این سخن متنبی را مثال می‌آورد:

فما ترکن بها خلدا له بصر تحت التراب و لا بازا له قدم

و لا هزبرا له من درعه لبد و لا مهاة لها من شبهها حشم^۲

در اینجا متنبی، شکست سنگین گروهی را در جنگ، با آوردن چهار استعاره به طور مبالغه‌آمیزی بیان کرده است. آن چهار استعاره عبارتند از:

۱. «خلد» که در اصل به معنای موش کور است که در زیر زمین زندگی می‌کند و در اینجا به معنای کسی است که خود را پنهان کرده است.

۲. «باز» که در اصل به معنای پرنده شکاری است که به سرعت پرواز می‌کند و در اینجا در مورد کسی به کار رفته که به سرعت فرار می‌کند.

۳. «هزبر» که در اصل به معنای شیر بیشه و معرّب هزبر فارسی است و در اینجا به معنای جنگجو است.

۴. «مهاة» که در اصل به معنای بلور سفید است و در اینجا در مورد زنان زیبارویی به کار رفته است که به اسیری گرفته شده‌اند.

متنبی در این دو بیت اظهار می‌دارد که لشکر فاتح چیزی از لشکر مغلوب را رها نکردند؛ هم کسانی را که خود را پنهان کرده بودند و هم آنان را که فرار می‌کردند و هم جنگجویان و هم زنان را زیر تسلط خود در آوردند که این استعاره مرشحه زیبایی است.

تقسیم دیگری که برای استعاره بیان کرده‌اند، تقسیم آن به پنج نوع است که ظاهراً برای نخستین بار عبدالقاهر جرجانی آن را مطرح کرده است. او می‌گوید: استعاره پنج نوع است: استعاره محسوس برای محسوس به جهت مشارکت در وصف محسوس؛ استعاره محسوس برای محسوس به جهت اشتراک در وصف عقلی؛ استعاره محسوس برای معقول؛ استعاره معقول برای معقول؛ و استعاره معقول برای محسوس^۳. فخررازی نیز همین پنج قسم را آورده و قسم ششمی بر آن افزوده و آن استعاره تخیلیه است^۴.

۱. الطراز، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. اسرار البلاغة، ص ۵۲ به بعد.

۴. فخررازی، نهاية الایجاز، المكتب الثقافی، قاهره، ۱۹۹۲، ص ۱۹۳.

برای آشنایی با انواع استعاره‌ها مثالهایی را از قرآن کریم به نقل از ابن ابی‌الاصبع^۱ و زرکشی^۲ و سیوطی^۳ ذکر می‌کنیم و هر یک را توضیح می‌دهیم. مثال استعاره نوع اول (استعاره محسوس برای محسوس به جهت مشارکت در وصف محسوس) آیه شریفه: «و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض»^۴ است. اصل معنای «موج» به حرکت در آمدن آبهاست، ولی این کلمه در این آیه برای حرکت یاجوج و مأجوج استعاره آورده شده است و مستعار منه و مستعار له در حرکت شریکند. از همین قسم است آیه: «والصبح اذا تنفس»^۵ که در این آیه بیرون شدن روشنایی از مشرق در سپیده دم، به بیرون آمدن تدریجی نفَس تشبیه شده است.

مثال استعاره نوع دوم (استعاره محسوس برای محسوس به جهت اشتراک در وصف عقلی) قول خداوند است که می‌فرماید: «و فی عاد اذ ارسلنا علیهم الريح العقیم»^۶ کلمه «عقیم» در اصل به معنای زن نازاست و در اینجا از باب استعاره صفت برای باد قرار داده شده و منظور این است که بادی که به عنوان بلا بر قوم عاد وزید نازا بود؛ یعنی ابر، درخت یا گیاهی را بارور نمی‌کرد و خیری در آن نبود. در اینجا محسوس به محسوس در یک وصف عقلی که نازا بودن است تشبیه شده است.

مثال نوع سوم (استعاره محسوس برای معقول) قول خداوند است که می‌فرماید: «بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق»^۷ در این آیه «قذف = افکندن» و «دمغ = شکستن» که دو امر محسوس اند، برای حق و باطل که دو امر عقلی هستند استعاره آورده شده‌اند. مثال دیگر این نوع استعاره آیه «فاصدع بما تؤمر»^۸ است. «صدع» در لغت به معنای شکستن چیز سخت است و در اینجا آشکار شدن نبوت پیامبر اسلام (ص) به آن تشبیه شده

۱. ابن ابی‌الاصبع، بدیع القرآن، ترجمه سید علی میرلوحی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸، ص ۱۲۵ به بعد.

۲. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۹۷ به بعد.

۳. سیوطی، الاتقان، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۳۵ به بعد.

۴. کهف، ۹۹.

۵. تکویر، ۱۸.

۶. ذاریات، ۴۱.

۷. انبیاء، ۱۸.

۸. حجر، ۹۴.

□ ۴۵ استعاره در قرآن و دشواری ترجمه آن

است؛ گویی پیامبر با آشکار کردن دعوت خود، جوّی را که در آن زندگی می‌کند می‌شکند. این استعاره یک امر محسوس برای امری عقلی است.

مثال نوع چهارم (استعاره معقول برای معقول) این آیه است: **«وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضِبَ»**^۱ سکوت برای فرونشستن خشم موسی استعاره آورده شده است که هر دو عقلی هستند.

مثال نوع پنجم (استعاره معقول برای محسوس) قول خداوند است که می‌فرماید: **«إِنَّا لَمُطَافِي الْمَاءِ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ»**^۲ در اینجا طغیان که امری عقلی است، برای زیاد شدن آب که امری حسی است استعاره آورده شده است.

نوع دیگر از استعاره که در قرآن در موارد متعددی به کار رفته استعاره تخیلیه است. در این نوع استعاره برای بیان و توضیح مطلب، چیزی را به استعاره می‌گویند که شنونده در عالم خیال، آن چیز را با مطلب مورد نظر تطبیق دهد و آن را همچون موضوع مستعار تصور کند، در حالی که می‌داند که چنین نیست و این یک امر خیالی است.

به گفته ابن ابی‌الاصبع بیشتر آیاتی که فرقه «مشبهه» به آن تمسک می‌جویند، از نوع استعاره تخیلیه است. وی آن‌گاه آیاتی را مثال می‌زند^۳، از جمله آیه معروف: **«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»**^۴. در این آیه، لفظ مستعار «استوای بر عرش»، مستعار منه هر جسم مستوی، و مستعار له ذات حق تعالی است. این استعاره از آن جهت آمده است تا شنونده هنگام شنیدن آن پادشاهی را در نظر آورد که از نظر قلمرو حکومت و تحکیم آن و نیازهای رعایا و سپاهش مانند نوسازی سرزمین‌ها و تدبیر شئون بندگان فراغت یافته و شکوهمندانه بر تخت سلطنت تکیه زده است. شنونده هنگام شنیدن این سخن، آنچه را که درباره شئون الهی از وی پوشیده است، با آنچه درباره ملک دنیوی شنیده است می‌سنجد، و به همین جهت در قرآن کریم جز پس از بیان فراغت از خلقت آسمانها زمین و آنچه میان آنهاست، سخن از جلوس بر عرش به میان نمی‌آید؛ هر چند آنجا تخت و جلوس و استیلای محسوسی به آن صورت که از ظاهر آیه برمی‌آید وجود ندارد.

۱. اعراف، ۱۵۴.

۲. حاقه، ۱۱.

۳. بدیع القرآن، ص ۱۲۸.

۴. فرقان، ۶۰.

مثال دیگر برای استعاره تخیلیه این آیه است: «بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشاء»^۱ که در اینجا مستعار «گشوده شدن دست» و مستعار منه «دست کسی است که انفاق می‌کند» و مستعارله «انفاق خداوند» است. این تعبیر برای آن است که شنونده با شنیدن آن، دو دستی را که به انفاق گشاده است تصور کند و گستردگی انفاق خدا و دخالت او در ارزاق بندگانش را در نظر آورد، و این در حالی است که او می‌داند که خداوند دستی ندارد. آیاتی که در آنها انواع استعاره به کار رفته فراوان است. در اینجا علاوه بر آیاتی که گذشت، چند آیه دیگر را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

- **وآیه لهم الليل نسلخ منه النهار**^۲. در اینجا جدا شدن روز از شب به صورت استعاره با تعبیر «انسلاخ» آمده است؛ گویی لباس شب که همان تاریکی است کنده می‌شود و روشنایی روز پدید می‌آید.

- **فأذاقها الله لباس الجوع والخوف**^۳ در اینجا برای شدت گرسنگی و ترس واژه «لباس» استعاره آورده شده است. همان گونه که لباس سراسر بدن را می‌پوشاند، گویا گرسنگی و ترس نیز سراسر وجود آنان را پوشانده است. قابل ذکر است که این آیه از مواردی است که فعل آن متناسب با مستعارله آمده است و نه مستعار؛ چون «اذاق» با خود جوع و خوف مناسب است و فعل متناسب با استعاره چیزی مانند «البس» است. به این نوع استعاره، استعاره تجریدیه گفته می‌شود که در آن نظر به مستعارله است.

- **ألم تر أنهم في كل واد يهيمون**^۴ در اینجا از سرگشتگی و پراکنده گویی شاعران یاوه سرا چنین استعاره آورده شده که گویا آنان مانند کسی هستند که در بیابانی دچار عطش شدید شده و اینجا و آنجا به دنبال آب می‌رود. «هیم» در اصل به معنای عطش شدید است.^۵

- **وعنده مفاتيح الغيب**^۶ در این آیه برای حقایق عالم غیب تعبیر «مفاتيح» استعاره آمده است که به معنای کلیدها و یا گنجینه‌هاست؛ گویا عالم غیب گنجینه‌ها و کلیدهایی دارد که همه آنها

۱. مائده، ۶۴.

۲. یس، ۳۷.

۳. نحل، ۱۱۲.

۴. شعراء، ۲۲۵.

۵. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، افسست قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ هـ، ج ۶، ص ۲۶.

۶. انعام، ۵۹.

نزد خداست.^۱

- **سمعوا لها شهيقاً وهي تفور.**^۲ در اینجا کلمه «شهيق» که در اصل به معنای آواز خران است، به صورت استعاره در مورد صدای ناهنجار اهل عذاب در جهنم به کار برده شده است.
- **يا ارض ابلعي ماءك**^۳ در این آیه، کلمه «بلع» که در اصل به معنای فرورفتن آب یا غذا از گلو انسان است، به صورت استعاره در مورد نفوذ آب در زمین و فروکش کردن آن پس از پایان طوفان نوح به کار رفته است.

- **واخفض لهما جناح الذل من الرحمة**^۴ در این آیه برای فروتنی و تواضع در برابر پدر و مادر با تعبیر «خفض جناح» استعاره آمده که به معنای این است که پرنده بالهایش را در برابر جوجه‌های خود بگستراند.

- **جداراً يريد ان ينقض**^۵ در اینجا برای دیواری که در حال ریزش است، تعبیر «یرید» که مربوط به اراده از روی آگاهی است و در مورد انسان به کار می‌رود، استعاره آمده است.
- **من بعثنا من مرقدنا**^۶ در این آیه کلمه «مرقد» که به معنای محل خوابیدن است برای قبر استعاره آورده شده است.

- **ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك.**^۷ در اینجا برای بخل و عدم انفاق و احسان، با تعبیر بسته شدن دستها به گردن استعاره آمده است؛ گویا کسی که انفاق نمی‌کند و دست دهنده ندارد، دستانش به گردنش بسته شده است.

اکنون که به اجمال با استعاره آشنا شدیم و حضور گسترده این آرایه ادبی را در آیات قرآنی ملاحظه کردیم، باید ببینیم در ترجمه این گونه آیات باید چه کرد؟ آیا معنای اصلی کلمات یعنی «مستعار منه» را باید در نظر گرفت، یا معنایی را که به عنوان استعاره در آن به کار رفته

۱. «مفتاح» یا جمع «مفتَح» به معنای گنجینه، خزانه و محل تجمع اشیاء است و یا جمع «مِفْتَح» به معنای کلید، و جمع مفتاح نیست، چون جمع مفتاح، مفاتیح است، هر چند برخی از نحویان جمع مفتاح را مفاتح هم گفته‌اند (تفسیر کوثر، ج ۳، ص ۴۱۵).

۲. ملک، ۷.

۳. هود، ۴۴.

۴. اسراء، ۲۴.

۵. كهف، ۷۷.

۶. يس، ۵۳.

۷. اسراء، ۲۹.

است در ترجمه آورد؟

برخی از استعاره‌ها به گونه‌ای هستند که عیناً در زبان دوم از جمله در زبان فارسی به کار می‌روند. در چنین مواردی مشکلی وجود نخواهد داشت و مترجم به راحتی و بدون دغدغه خاطر، آیه را بر طبق معنای استعاری ترجمه خواهد کرد؛ مثلاً در تعبیرهایی مانند «طغی الماء»، «بل یداه مبسوطان»، «مفاتح الغیب»، «یا ارض ابلعی ماءک» و «واخفض لهما جناح الذل» به آسانی می‌توان آنها را به معنای اصلی ترجمه کرد و آن را استعاره گرفت، چون این استعاره‌ها در زبان فارسی هم به کار رفته است. عبارات فوق را می‌توان به ترتیب چنین ترجمه کرد: «آب طغیان کرد»، «بلکه دستان او گشوده است»، «کلیدها یا گنجینه‌های غیب»، «ای زمین، آب خود را فرو بر»، «و برای آنان بال فروتنی بگستر». ولی در مواردی که استعاره‌های به کار رفته در آیات، در زبان دوم استعمال نشده است، کار بر مترجم سخت دشوار می‌شود و اگر بخواهد آنها را به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کند، معنای نامفهومی خواهد داشت و حتی گاهی حالت طنز به خود خواهد گرفت که در شأن کلام الهی نیست؛ به عنوان مثال تعبیرهایی مانند: «واشتعل الراس شیباً»^۱ و «فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف»^۲ و «فاصدع بما تؤمر»^۳ و «سکت عن موسی الغضب»^۴ و «نسلخ منه النهار»^۵ را نمی‌توان در زبان فارسی به صورت تحت‌اللفظی ترجمه کرد و از آن استعاره اراده نمود، زیرا در تعبیرات فوق «شعله‌ور شدن سر» به معنای گسترش پیری، و «چشاندن لباس ترس و گرسنگی» به معنای پوشاندن این لباس، و «شکستن آنچه بدان فرمان داده شده» به معنای آشکار کردن آن، و «سکوت غضب» به معنای فروکش کردن آن، و «کندن روز از شب» به معنای برآمدن آن از شب، در فارسی به کار نرفته است.

در این گونه موارد مترجم باید معنای تحت‌اللفظی را رها کند و معنای مستعاره را بیاورد تا مفهوم آیه روشن شود. البته با این کار، بخشی از زیباییهای کلام خدا در ترجمه از بین می‌رود و آرایه‌ای که در آن به کار رفته به زبان دوم منتقل نمی‌شود، ولی چاره‌ای جز این

۱. مریم، ۴.

۲. نحل، ۱۱۲.

۳. حجر، ۹۴.

۴. اعراف، ۱۵۴.

۵. یس، ۳۷.

□ ۴۹ استعاره در قرآن و دشواری ترجمه آن

نیست. از اینجا درمی یابیم که ترجمه دقیق آیات قرآن به زبانهای دیگر امکان ندارد، و برای همین است که برخی از محققان اهل نظر از این ترجمه ها نه به عنوان «ترجمه قرآن» بلکه به عنوان «ترجمه معانی قرآن» نام می برند.

اکنون همان چند آیه ای را که معنای استعاری آنها در فارسی به کار نمی رود، در ۱۲ ترجمه فارسی مورد بررسی قرار می دهیم. در این ترجمه ها خواهیم دید که بسیاری از مترجمان روشی را که گفته شد رعایت کرده، یعنی عین استعاره را به فارسی ترجمه نکرده، بلکه مفهوم آن را آورده اند، ولی برخی از آنان الفاظ استعاره را ترجمه کرده و جمله هایی نارسا و نامأنوس ساخته اند. برخی هم به جای استعاره ای که در آیه به کار رفته، از استعاره های مشابه در فارسی استفاده کرده اند که کاری ناصواب است:

۱- واشتعل الرأس شیباً (مریم / ۴)

و بدرخشید سر به پیری. (ترجمه تفسیر طبری)

و سر من در ایستید به سپیدی پیری. (مبیدی)

و به رنگ آتش شعله زد سر من از جهت سفیدی مو. (دهلوی)

و فروغ پیری بر سر بتافت. (قمشه ای)

و درخشید مرا سر به پیری. (معزی)

و سرم از پیری سفید شد. (پاینده)

و سرم از پیری سفید شد. (آیتی)

و سرم از پیری آفروخته است. (امامی)

و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته. (مکارم)

سرم از پیری سپید گشته. (مجتبوی)

سرم از پیری سپید گشته. (فولادوند)

برف پیری بر سرم نشسته. (خرمشاهی)

در این ترجمه ها برخی از مترجمان مانند: پاینده، آیتی، مجتبوی و فولادوند مفهوم آیه را آورده اند. برخی هم تلاش کرده اند الفاظی مشابه الفاظ آیه بیاورند اگرچه در فارسی نامأنوس است (مانند: ترجمه طبری، دهلوی، معزی، مکارم). برخی نیز از استعاره فارسی مشابه استفاده کرده اند (مانند: خرمشاهی).

۲. فاذاقها الله لباس الخوف والجوع (نحل / ۱۱۲)

بچشانید مردمان آن را خدای، سختی و گرسنگی و ترس.^۱ (ترجمه تفسیر طبری)
 بچشانید الله تعالی ایشان را گرسنگی و در ایشان پوشید جامه ترس و بیم. (میبدی)
 پس چشانید او را خدا پوشش گرسنگی و ترس. (دهلوی)
 طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها چشانید. (قمشه‌ای)
 پس چشانیدش خدا جامه گرسنگی و ترس را. (معزی)
 پرده گرسنگی و ترس به آنها کشید. (پاینده)
 و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت. (آیتی)
 و خدا گرسنگی و بیم فراگیر را بچشانیدش. (امامی)
 لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید. (مکارم)
 جامه گرسنگی و ترس به آنها چشانید. (مجتبوی)
 طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید. (فولادوند)
 بلای فراگیر گرسنگی و ناامنی را به آنان چشانید. (خرمشاهی)

در ترجمه این آیه سلیقه‌های گوناگونی به کار رفته است. برخی از مترجمان مانند آیتی مفهوم آن را آورده‌اند. برخی نیز فعل «اذاق» را به معنای اصلی آن گرفته و آن را به لباس نسبت داده‌اند، ولی چشیدن لباس در فارسی چنان که در ترجمه دهلوی، معزی و مجتبوی آمده متداول نیست. برخی هم فعلی متناسب با «لباس» آورده و از معنای اصلی «اذاق» دست کشیده‌اند (مانند: پاینده، مکارم). برخی نیز از معنای اصلی «لباس» دست کشیده و «اذاق» را به معنای اصلی آن گرفته‌اند (مانند: ترجمه تفسیر طبری، قمشه‌ای، امامی، فولادوند، خرمشاهی).

۳- ولما سکت عن موسى الغضب (اعراف / ۱۵۴)

در این آیه بیشتر مترجمان نامبرده «سکت» را به «فرونشست» ترجمه کرده‌اند (مانند: فولادوند، مجتبوی، معزی، مکارم، قمشه‌ای، آیتی) و بعضی هم آن را به «خاموش شد» مانند: خرمشاهی) یا «خاموش ایستاد» (مانند: میبدی) یا «آرام گرفت» (مانند: پاینده)، و همگی به ترجمه مفهوم آن پرداخته‌اند.

۱. در یک نسخه از ترجمه تفسیر طبری که به عنوان نسخه بدل در پاورقی آمده، ترجمه آیه چنین است: بچشانید او را خدای جامه گرسنگی و بیم.

۴ - فاصدع بما تؤمر (حجر / ۹۴)

بیشتر مترجمان «فاصدع» را به «آشکار کن» و برخی هم مانند امامی به «بانگ برآر» و برخی نیز مانند قمشه‌ای و آیتی به «بلند بگو» ترجمه کرده‌اند. در این میان، میبدی سعی کرده است آن را به معنای اصلی ترجمه کند، به این صورت: «سخن شکاف و بازنه با دشمنان من» که در فارسی تعبیری نامأنوس است.

۵ - و آية لهم الليل نسلخ منه النهار (یس / ۳۷)

و نشانی است ایشان را که شب بیرون آریم از او روز. (ترجمه تفسیر طبری)
و نشان است ایشان را بر توانایی ما این شب که می‌درکشیم از او روز. (میبدی)
و نشانه‌ای هست ایشان را شب، مانند پوست می‌کشیم از وی روز را. (دهلوی)
و برهان دیگر... شب است که چون پرده‌ای روز را از آن برگیریم. (قمشه‌ای)
و آیتی برایشان شب است که برکنیم از آن روز را. (معزی)
و شب نیز برایشان عبرتی دیگر است که روز را از آن می‌کنیم. (پاینده)
شب نیز برایشان عبرتی دیگر است که روز را از آن برمی‌کشیم. (آیتی)
نشانه‌ای است شان شب که روز را از آن برکنیم. (امامی)
شب (نیز) برای آنها نشانه‌ای است (از عظمت خدا) ما روز را از آن برمی‌کنیم. (مکارم)
و شب برای آنان نشانه‌ای [دیگر] است که روز را از آن بیرون می‌آوریم. (مجتبوی)
و نشانه‌ای دیگر بر آنها شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی‌کنیم. (فولادوند)
و برای آنان شب پدیده شگرفی است که روز را از آن جدا می‌سازیم. (خرمشاهی)
در این ترجمه‌ها برخی از مترجمان «نسلخ» را به «برکنیم» یا «برمی‌کنیم» ترجمه کرده‌اند (مانند: معزی، پاینده، امامی، مکارم، فولادوند). این ترجمه به معنای اصلی نزدیک‌تر است، ولی «کندن روز از شب» در فارسی به کار نمی‌رود. برخی از آنان هم این فعل را به «برمی‌کشیم» ترجمه کرده‌اند (مانند: میبدی، دهلوی و آیتی). این تعبیر، هم از معنای اصلی دور است و هم در فارسی به کار نمی‌رود. برخی هم آن را به «بیرون می‌آوریم» (مجتبوی)، و «جدا می‌سازیم» (خرمشاهی) ترجمه کرده‌اند که به نظر می‌رسد ترجمه مناسبی باشد، چون هم مفهوم آیه را می‌رساند و هم در فارسی نامأنوس نیست.